بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج فقه استاد سید محمد جواد شبیری 1 اسفند 1395.

خب بحث سر این بود که آیا عمومات ارث دیه را شامل می شود یا خیر. گفتیم که دو گونه بحث در دو مرحله بحث می کنیم. یکی عمومات ارث فی حد نفسه آیا دیه را شامل می شود و نکته دوم با توجه به روایت خاصی که در نحوه وصیت و اخراج دین از دیه و راویات خاص اینگونه وارد شده است آیا می شود مفاد جدیدی برای عمومات قائل شد در نتیجه بگوییم اصل اولی این است که دیه هم مثل سایر اموال ارث برده شود. خب در مورد دیه هم آن هم دیروز جدا نکردم ولی خوب بود جدجا می کردیم. یکی دیه خطا را و دیه عمد هم یک مرحله دیگر. این دو بحث اما در مورد دیه خطا عرض شد که از کلام مرحوم صاحب جواهر در واقع دو بیان استفاده می شود یعنی دو مقدمه برای اثبات اینکه احکام ارث در باب دیه اجرا می شود وجود دارد. یکی اینکه دیه ملک میّت است و مقدّمه دوم اینکه تمام املاک میّت احکام ارث در باب آن جاری می شود. مقدمه اول را به دو بیان از کلام صاحب جواهر استفاده می شود ایشان می خواهند اثبات کنند. یک بیان این است که دیه عوض نفس است و بنابر این همچنان که نفس را انسان مالکش است، دیه را هم باید آن میّت همچنان که مالک نفس است مالک دیه هم باید باشد. ما با بحث هایی که کردیم اینگونه گفتیم لازم نیست ما برای تقریب این وجه میّت را مالک اعتباری نفس خودش فرض کنیم. همان ملکیت تکوینی که نسبت به نفس خودش دارد اقتضا می کند که کأنه دیه اش هم ملک آن باشد. چون عوض آن خسارتی است که به نفس میّت وارد شده است. خب ما عرض می کردیم که این تقریب از چند جهت این تقریب تام نیست. اولا درست است که میّت زیان دیده است این درست است و این هم درست است که به طور کلی دیه برای جبران خسارتی هست که از طرف یک شخصی به شخص دیگر وارد شده است. زیان زننده باید خسارتی را که به زیان دیده آن خسارتش را جبران کند. ولی بحث سر این است که افراد مختلفی اینجا خسارت دیده اند. میت خسارت دیده است خود ورثه خسارت دیده اند، جامعه خسارت دیده است. خیلی افراد مختلفی را ما می توانیم خسارت دیده فرض کنید. آیا ما باید حتما دیه را عوض خسارتی که میت دیده است فرض کنیم و بگوییم که شارع همچین ملاحظه ای کرده است؟ هیچ دلیل خاصی بر این مطلب اقامه نشده است. این یک نکته. نکته دوم این هست که حالا ما می گوییم میّت خسارت دیده است. اقتضاء این است که شارع مقدّس قاتل را حکم کند حکم وضعی به گردنش بگذارد که خسارت میّت را جبران کند. زیان دیدگی را جبران کند. خب اینجا زیان دیده خودش نیست تا بخواهد آن جبران شود. زیان دیده وجود ندارد و اینکه ما بگوییم که وجودش را فرض می کنیم، این فرض وجود، حالا به تعبیر دیگر اینگونه تعبیر کنم اینکه ما میت را مالک فرض کنیم یک موقعی است که بعضی از آقایان مالک شدن میّت را برایش مشکل عقلی قائل هستند. می گویند که میت نمی تواند مالک شود. بحث ما مشکل عقلی نیست نمی خواهیم بگوییم که میت نمی تواند مالک شود. ملکیّت یک اعتبار هست این در مورد میّت هم می شود اعتبار کرد. فرض کنید که به یک امام زاده ای افراد بر آن امام زاده نظر می کنند. هیچ مانعی ندارد. بعد یک ساختمان ممکن است شیء ملک مسجد شود. اصلا مالک لازم نیست ذی روح باشد. مالک ممکن است مسجد باشد. هدیا بالغ الکعبه، گوسفندان قربانی که اهدا به کعبه می شده است مالکش خود کعبه بوده است. هیچ مانعی ندارد که ما هدی را ملک کعبه بدانیم. هدیه به کعبه است و هیچ اینها مانعی ندارد البته حالا آن چیزی که هدیه به یک شیء غیر ذی روح می شود میّت می شود باید لغو نباشد. حالا هدی که هدیه کعبه است در راه اعتلاء کعبه باید صرف شود. آن کسانی که آمده اند مثلا مکه آمده اند اطراف کعبه هستند. مساکین حرم که به اعتبار همسایگان آنجا هستند اینها از قبل این کعبه مثلا می خورند. یا فرض کنید یک چیزی را که نذر حضرت ابا الفضل می شود، به اعتبار اینکه آن مالکش حضرت ابا الفضل هست یعنی در راهی که نام حضرت ابا الفضل را زنده می کند روضه حضرت ابا الفضل باشد یک چیزی که یک نوع اختصاصی به حضرت ابا الفضل داشته باشد در راه آن باید صرف شود هیچ مانعی ندارد. بنابر این مشکل ما این مشکل نیست که میّت نمی تواند مالک شود. بحث سر این است که مالک شدن میّت یک امر خاص و غریبی است. این جور امور غریب نیاز به یک تصریحی دارد. اگر شارع صراحتا بیان کند که من میّت را مالک فرض کردم. اشکالی ندارد ما قبول می کنیم. کما اینکه از بعضی از روایات استفاده می شود که میّت به آن یک سوم که وصیت می کند آن مالش است. ما بگوییم این مال بودن میّت حتی بعد از مرگش هم ادامه دارد. تا وقتی که در راه آن هدف میّت ادا نشده است ملک آن باشد. هیچ مانعی ندارد که بحث اینکه اصلا قبل از اینکه یک چیز تقسیم شود، وصیت و دین و میراث تقسیم شود، یک احتمالش این است که مال میّت هنوز در ملک میّت باقی باشد. مشکل عقلی ندارد نه اینکه مشکل عقلی داشته باشد.

سؤال:

پاسخ: بله می گویند نمی شود. اصلا لحن تعبیراتی که دارند اصلا عقلایی مقلایی نیست. و این که صاحب جواهر به خاطر حل این مشکله آ»ده است گفته است ترتّب ملکیّت بر موت، ترتّب زمانی نیست ترتّب رتبی هست. این مشکلی را حل نمی کند. یعنی اگر قرار باشد میّت نتواند مالک شود، در آن مرگ هم شخص مالک نمی تواند بشود. باید حیات داشته باشد تا شخص مالک شود. اینجور نیست که در آن ان شخص عنوان حیّ به او صدق کند.

سؤال:

پاسخ: هر جور شما آن را تصریح کردید. آخرین لحظه حیات که معنا ندارد چون به خاطر مرگ اصلا ایجاد شده است. سبب آن مرگ است. دیه به خاطر مرگ آمده است اگر مرگ نباشد که این دیه نمی آید بنابر این اینکه حالا اینها شما یک آن تصویر کنید و امثال اینها که حل مشکل نمی کند. صاحب جواهر برای حلّ مشکل چیز گفته است بل الظاهر ان ترتّب ملکیه علی الموت ترتّب رتبی است نمی دانم تفریعش تفریع، خب این حل مشکل نمی کند. چیزی که در آن لحظه مرگ حالا نمی گوییم بعد از مرگ. آن شخصی که دارد می میرد هر جور تعبیر کنید. شخصی که در همان لحظه مرگش تحقق پیدا کرده باشد. آن هم اگر اشکالی داشته باشد مالکیت میت این هم اشکال دارد. یعنی هیچ مشکلش به این نحو ترتبش و نمی دانم ترتب زمانی کنیم یا غیر زمانی کنیم که حل مشکل نمی شود.

سؤال:

پاسخ: تقدّم که نمی خواهد بگوید. ایشان می خواهد بگوید که مقارن هست. می گوید مقارن مرگ به وسیله در واقع دو چیز در یک زمان واحد تحقق پیدا می کند. در زمان واحد هم قتل تحقق پیدا می کند هم مالکیت میّت نسبت به دیه که این دو تا در یک زمان هستند ولی یکی از آنها علّت دیگری است. ایشان اینگونه می خواهد تصویر کند.

سؤال:

پاسخ: خب همین من دارم همین را عرض می کنم. بحث سر این است که یک مرحله اول این بود که اشکال اول ما این بود زیان دیده را انسان باید زیانش را جبران کند. این اصل این مطلب پذیرفته است ولی کدام زیان دیده است؟ هم ورثه زیان دیده اند هم میّت زیان دیده اند همه اینها. مرحله دوم از این غمض عین کردیم. یا گفتیم که در قبال زیانی که میّت دیده است سایر زیان دیده ها اصلا ملحوظ نظر قرار نمی گیرند کسی به آنها نگاه نمی کند مندکّ است به اصطلاح اینها. خب آن را پذیرفتیم از آن اشکال اول غمض عین کردیم.

سؤال:

پاسخ: حالا اگر این را غمض عین کردیم و گفتیم که خود شخص مقدّم بر دیگران است. حالا از اشکال اول غمض عین کردیم گفتیم که خود شخص مقدّم بر دیگران است. خود شخص به شرطی که باشد. خود شخص وقتی نیست، آیا ما فرض می کنیم هست به اعتبار اینکه ورثه اش هست؟ این اینجور نیست که روشن باشد. یک موقعی است که ما می گوییم که شخص ولو خودش نیست، ما می توانیم به وجهی از وجوه آن را زنده فرض کنیم. به چه اعتبار؟ به اعتبار اینکه ورثه اش هست. خب منحصر به این وجه نیست که. وجه دیگر این است که آن را زنده فرض کنیم به اعتبار اینکه ولو خودش نیست خواسته هایش هست. صرف دیونش مثلا بکنیم. ولو خودش نیست ما ینفعه هست. صرف وجوه برّ میّت کنیم. اعم از دیون و امثال اینها. بنابر این اینکه ما او را زنده فرض کنیم و به آن اعتبار زنده بودن ملک او را مالک فرض کنیم، او فقط به اعتبار این نیست که چون ورثه دارند مصحّح زنده فرض کردن او هست. عرض کردم ما اشکالمان، اشکال این نیست که میّت نمی تواند مالک شود. هیچ اشکالی ندارد می شود میّت را مالک فرض کرد بنابر این نیاز نیست آن جور که صاحب جواهر خواست مشکل را حل کند مشکل را حل کنیم. ولی بحث این است که آیا عقلائا بحث این است که او را مالک فرض می کنند؟ یک ملکیّت عقلایی برای میّت آن هم این ملکیّت آنا ما ای ملکیت آن تصویر های مختلفی که قبلا عرض کردم. ملکیت تقدیریه هر جور چند جور چیزهایی که گفتیم آیا اینها یک امور عقلایی است؟ عقلا اینگونه فرض می کنند؟ هیچ همچین چیزی ثابت نیست. شارع مقدّس ممکن است ما بگوییم شارع مقدّس را مالک فرض کرده است. خب باید ادلّه را بررسی کنیم ببینیم آیا واقعا شارع مقدّس آن را مالک فرض کرده است یا خیر. آن چیزی است که در مرحله دوم می خواهیم به آن بپردازیم. در مرحله دوم این است که آیا از ادله خاصه از زوایا و صنایای روایات ما می توانیم استفاده کنیم شارع مقدّس او را مالک فرض کرده است یا نمی شود که آن را بحثش را جداگانه بحث می کنیم. پس بنابر این مجرّد اینکه خود شخص احقّ است بر اینکه مالک باشد، کافی نیست و منهنا یظهر که قیاس بحث قتل نفس به جراحتی که بر اطراف وارد می شود قیاس مع الفارق است. وقتی شخصی به اعضای بدنش جراحت وارد می شود خودش موجود است بنابر این ممکن است که ما بگوییم عقلا می گویند که خودش زیان دیده است و مرحله اول این است که به خود او باید دیده شود. زیان دیده در جراحت اطراف موجود است. ولی در قتل نفس زیان دیده ای نیست تا ما به او بدهیم. پس بنابر این آن اولویتی که صاحب جواهر مطرح می کنند یک مقداری درست است یعنی از جهت اقتضایی همچنان که ما چرا دیه اطراف را به خود مقتول می دهیم؟ به دلیل اینکه مقتول نسبت به اطراف خودش اولا از غیر است. حالا همین مطلب را نسبت به دیه نفس هم شما ادعا کنید. مثلا حالا نمی خواهیم اینجا اصرار خیلی روی این جهت ندارم که روی این مناقشه کنم. فرض کنید شما بگویید شخص نسبت به نفس خودش هم اولا از غیر است. ولی این اولویت در صورتی هست که خودش باشد تا ما اعتبار مالکیت زیان دیده را نسبت به خودش فرض کنیم تا در مرحله بعد نسبت به دیه اش هم فرض کنیم. بنابر این فرق است ما در حال حیات، خود را مالک نفس قرار می دهیم عیب ندارد. ما بگوییم در حال حیات هر کسی اولا به نفس خودش است و این اولویت به نفس خودش اولویت به اعضا را هم به تبع می آورد پس اولویت نسبت به اطراف از شئون اولویت انسان به نفس خودش در حال حیات است. ولی آیا این اولویت نسبت به خودش برای بعد از حیات هم ادامه دارد؟ این همچین چیزی نداریم دیگر. خلطی که در این بحث شده است همین است. کلامی که در کلام مرحوم نراقی آمده بود که می گفتند آن در حال حیات دیه نفس را مالک شده است، ما آن را با بیان دیگری برگردانیم. آن این است که این که شما گفتید که به قیاس اولویت از مالکیت انسان نسبت به دیه اطراف می فهمیم که این مالکیت به خاطر این است که انسان مالک نفس خودش بوده است از مالکیت نفس، مالکیت اطراف نتیجه شده است بنابر این از این نتیجه می گیریم مالکیت نفس را. ما این را می پذیریم اشکالی ندارد ولی مالکیت نفس ولو بالملکیت التکوینیه در حال حیات است. مالکیت نفس در حال حیات بالقیاس الاولویه فهمیده می شود. ولی بعد از مرگ آیا این مالکیت ادامه پیدا می کند؟ همچین چیزی نیست. مالکیت بعد از مرگ دیگر وقتی موضوع مالکیت که مالک باشد از بین می رود، اعتبار عقلایی مالکیت هم به تبع از بین می رود. گاهی اوقات ما یک نوع حیاتی برای مالک فرض می کنیم. حالا آیا واقعا در ما نحن فیه یک حیاتی برای میّت فرض شده است یا نشده است خب این نیاز به دلیل دارد و اگر ما دلیل نداشته باشیم نمی توانیم بگوییم که ابتدائا و اولا و بالذّات، میّت را مالک دیه فرض کردیم و چون میّت نبوده است، ولی از باب نائب مناب میت بودن، ورثه از باب اینکه ولی المیّت هستند چیز به آنها می رسد یک همچین چیزی روشن نیست.

سؤال:

پاسخ: مرحوم نراقی اصلا چیز را در این فاز نیاورده بودند. مرحوم نراقی گفته بودند که من عرضم می خواهم از کلام مرحوم نراقی این استفاده را بکنم که مرحوم نراقی گفته بود که

سؤال:

پاسخ: می دانید اصل اولویتی که ایشان تصویر کرده بود چه بود؟ ایشان گفته بود اگر شخصی یک خسارتی در حال حیات پیدا کند و این خسارت را دریافت نکند مگر بعد ازمرگ. الآن می تواند این خسارت هنوز موجود است دیگر. وقتی موجود است پس ورثه حق دارند. یعنی اولویت را اینگونه تصویر کرده بود که یک خسارتی در حال حیات وقتی وارد شد اگر دریافت نکند تا بعد از مرگ. ما اصل اولویت را اینگونه تقریب نمی کردیم. ما اصل تقریب را از این باب می گفتیم ایشان فرض کرده بود که در حال حیات اولا مال را ایشان در بحث وارد کرده است در حالی که اصلا نباید در این بحث مال وارد شود. اولویت را هم نسبت به مال آورده بود و هم نسبت به اطراف. گفته بود اگر نسبت به اطراف، دیه ای وجود داشته باشد و این دیه گرفته نشده باشد تا بعد از مرگ. بنابر این ورثه اینجا می توانند مطالبه این دیه را بکنند. یعنی میّت مالک دیه است چون مالک دیه است پس بنابر این اولا هست که مالک نفس خودش هم باشد. این اشکال کرده بود که این قبلا مالک بوده است. این همان ملکیّت قبلی است که استمرار برای بعد از مرگ و امثال اینها پیدا کرده است بنابر این ما ترک شده است. عرض ما این است که ما نمی خواهیم اصلا تقریب اولویت اینگونه نمی کردیم. ما می گفتیم که علتی که اصلا اولویت این است، چرا دیه اطراف را به خود مجنی علیه می دهند قبل از موتش. به دلیل اینکه مجنی علیه را مالک اطراف فرض کرده اند. می گوید وقتی مالک اطراف باشد، مالکیت اطرافش از کجا ناشی شده است؟ از شئون مالکیت کل است. مالکی جزء از شئون مالکیت کل است. خب این اصل اولویتی بود که در کلمات صاحب جواهر و اینها هم اینجوری تقریبش است. ما عرضمان این است که ما همه این حرف ها را می پذیریم می گوییم که در حال حیات انسان مالک نفس خودش است. حالا ملکیت اعتباری فرض کنید یا تکوینی فرض کنید هر چه می خواهید فرض کنید آن خیلی در این بحث دخالت ندارد. ولی این لازمه اش این نیست که این ملکیتی که در حال حیات انسان بر نفس خودش دارد این ملکیّت برای بعد از حیات هم ادامه پیدا کند. این ملکیّت در حال حیات بوده است و بعد از حیات وقتی خود مالک از بین رفت، آن ملکیتش هم قهرا از بین می رود. یعنی نیاز به یک ملاحظه جدید دارد. نیاز به یک اعتبار و یک تنزیل خاصی دارد. و این تنزیل اگر دلیلی نداشته باشیم ما نمی توانیم به این ملتزم شویم که عقلا میّت را بعد از مرگش هم حیّ فرض کرده اند. بله اگر یک جایی اعتبار خاص بگوید که پدرم مرحوم شد این مال را برای پدرم کنار گذاشته ایم. این معنایش این است که پدر را زنده فرض کرده است و برای شادی روحش آن را قرار داده است که روحش شاد باشد امثال اینها.

سؤال:

پاسخ: اصلا ایشان تقریبش این بود که عوض اطراف در حال حیات به گردن آمده بود. اولویتی که ایشان تقریب کرده بود غیر از تقریبی بود که ما برای کلام صاحب جواهر می کردیم و اینها. نکته ای که من از کلام ایشان مشابهتی که بین عرض ما و عرض مرحوم نراقی هست فقط همین جهتش است که می خواهیم بگوییم که ما مالکیت انسان نسبت به نفس را می پذیریم اصلا. ولی مالکیت انسان نسبت به نفس را کی؟ در حال حیات. یعنی تا وقتی که مالک موجود است، اعتبار مالکیتش بر نفس را قبول داریم اشکالی ندارد. ولی بعد از اینکه از بین رفت از دنیا رفت و کشته شد آیا باز هم مالک می شود فرض کرد؟ این که دیگر نیاز به یک اعتبار خاص دارد. نیاز به یک نوع ملاحظه ویژه دارد و ما دلیل بر این ملاحظه ویژه نداریم. این هم مرحله دوم بحث.

خب اینها پس بنابر این این مقدمه اول که مرحوم صاحب جواهر فرموده اند که دیه ملک میّت است ثابت نیست. اما می رویم روی مقدمه دوم. حالا فرض کردیم دیه ملک میّت، صغری تمام. آیا ما دلیلی داریم کل ملک للمیّت فهو یجری علیه احکام الارث؟ پاسخ مطلب این است که ما همچین دلیلی نداریم. یکی از موضوعات ارث ما ترک است. اینکه ما ترک یعنی آن چیزی که در حال حیات ملک میت بوده است میت رفته است و آن را به جاگذاشته است. دیه که اینگونه نیست. در حال حیات که ملکش نبوده است. این یک عامی داشته باشیم که هر چیزی که میّت، ولو مقارنا لموته به دست بیاورد یا بعد از مرگش به دست بیاورد. آن را مالک می شود؟ ما همچین چیزی نداریم. بلکه یک سری روایات بر خلاف هم داریم. یک روایاتی هست که ممکن است از این روایات استفاده خلاف شود. آن روایات این است که می گوید اگر کسی مسله کند دیگری را، این دیگر تقسیم نمی شود. سر کسی را قطع کنند و امثال اینها این دیه کامل هست الآن یادم نیست تعبیر چیز که کسی که من قطع رأس میهٍ هست تعبیرش آن جور که در ذهنم هست. این ارث گذاشته نمی شود. در حالی که از خود آن روایت هم استفاده می شود که کأنه ملک میّت استفاده می شود. ولی با وجودی که ملک میّت هست، ارث گذاشته نمی شود. یک تعلیلی هم در آن روایت هست آن تعلیل این هست که مرجوّ نفعه. این تعبیر مرجوّ نفعه را بزنید این روایت را. در آن روایت می گوید که در چیز میّت باید صرف شود. می گوید که این حالا وقت گذشته است این را ملاحظه فرمایید اصل روایت را هم فردا می آورم که ممکن است از آن استفاده کنیم که ملک میّت هست. بخوانید روایت را

شاگرد:

استاد: روایت حسین بن خالد.

عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ خَالِدٍ قَالَ سُئِلَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ رَجُلٍ قَطَعَ رَأْسَ رَجُلٍ مَيِّتٍ فَقَالَ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ حَرَّمَ مِنْهُ مَيِّتاً كَمَا حَرَّمَ مِنْهُ حَيّاً فَمَنْ فَعَلَ بِمَيِّتٍ فِعْلًا يَكُونُ فِي مِثْلِهِ اجْتِيَاحُ نَفْسِ الْحَيِّ فَعَلَيْهِ الدِّيَةُ فَسَأَلْتُ عَنْ ذَلِكَ أَبَا الْحَسَنِ ع فَقَالَ صَدَقَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع هَكَذَا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص قُلْتُ فَمَنْ قَطَعَ رَأْسَ مَيِّتٍ أَوْ شَقَّ بَطْنَهُ أَوْ فَعَلَ بِهِ مَا يَكُونُ فِيهِ اجْتِيَاحُ نَفْسِ الْحَيِّ فَعَلَيْهِ دِيَةُ النَّفْسِ كَامِلَةً فَقَالَ لَا وَ لَكِنْ دِيَتُهُ دِيَةُ الْجَنِينِ فِي بَطْنِ أُمِّهِ قَبْلَ أَنْ تُنْشَأَ فِيهِ الرُّوحُ وَ ذَلِكَ مِائَةُ دِينَارٍ وَ هِيَ لِوَرَثَتِهِ وَ دِيَةُ هَذَا هِيَ لَهُ لَا لِلْوَرَثَةِ

این را ملاحظه فرمایید بعد در موردش توضیحاتی فردا می دهم. بنابر این اینکه ما بگوییم به طور کلی هر چیزی ملک میّت هست ولو بعد از مرگ ملک میّت شود، این به ورثه می رسد ما همچین دلیلی نداریم بلکه دلیل بر خلافش هست. این روایت را بعدا می خوانیم یک توضیحی دارد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد